

## هما ناطق

## قتل گریبایدوف در احکام و

## اشعار رستم الحکما



جنگ «احکام و اشعار» (۱) انتشار یافته رستم الحکما (محمد هاشم آصف) را می‌توان یکی از منابع ارزنده تاریخ ایران در دوره فتحعلیشاه قاجار بشمار آورد. اگر رستم التواریخ او «بقول خودش» پشت یا بر جمیع تواریخ می‌زند، و در خور صدهزار آفرین است احکام و یادداشت‌های او نیز در سبک و محتوا خالی از ارزش و زیبایی نیست. این جنگ در سال ۱۲۴۳ قمری یعنی یکسال پس از معاهده ترکمانچای و اندکی پس از قتل گریبایدوف شاعر و وزیر مختار روس در ایران نوشته شده است.

رستم الحکما شاهی است بی غرض و نویسنده ایست بی طرف .  
 از شکست های ایران سخت اندوهگین است و حسرت و لایات از دست  
 رفته را می خورد. از لابلای این حسرت و اندوه و همراه بایند و اندرز و  
 یرش و پاسخ خیالی با خاقان و از خلال خواب ها و اشعار خود تا آنجا  
 که قلم و موقعیت اجازه می دهد، مسبب اصلی این نابسامانیها را  
 می شناساند و به برخی از تاریکی های تاریخ روشنی می بخشد .

رستم الحکما خود را «خدمتگذارسی ساله دولت» خاقان می خواند  
 از او می خواهد که باو اعتماد کند و از حقایقی که می نویسد نرسد .  
 گرچه از قبل می داند که مقالات و نوشته های او را و حمل بر اسطوره و  
 افسانه خواهند نمود و از مزخرفات خواهند شمرد. « با اینحال وظیفه  
 خود می داند که خاقان را از آنچه در ملک او میگذرد آگاه نماید و  
 «دشمنان خاکی» را باو بشناساند.

«سلطان اگر راضی شود	کاکنون به از ماضی شود
گرچون منی قاضی شود	بهبودی آید در میان
شمس وزیرانم شمر	فخر امیرانم شمر
قطب دبیرانم شمر	باشم حکیمی کاردان
من پنج سلطان دیده ام	سلطان در ایران دیده ام
باشی تو هم همیال من	باشی تو پنجمرزبان
درویش سلطان حیرتم	سلطان درویش آیتم
از کار خود در حیرتم	که باشم این گه باشم آن

خواجه نظام الملك كه	زدم چون بهمان و فلان
شیراز باشد مولدم	مداویم اصفهان وری
عار از وزارت آیدم	ننگ از صدارت آیدم
از حکمتم فخر است فخر	بر خاص و عام و اسر جان
از سلطنت به مسکنت	به مسکنت از سلطنت
از فاضلان من افضلم	وز کاملان من الحمم
باشی تو جم من آصفم	از هر شریفی اشرفم

هم چنین از زبان دوستی خطاب بخودش میگوید:

«حضرت خاقان صاحبقران پرستا، از پاده عقیدت و اخلاق سرمستا، بنده ارادت، شمس الملوك زهانا، چاکر اخلاص شعار سلطان یوزاغلانا در حقیقت طالب حقا، از حق طلبی صادر و مشفقاً ... ذوالفنون دورانا، حکیم شترکا، فیلسوف بزرگا، دولتخواه بلا اشتباها، ارسطو جاها، بطليموس نانا، بقرات اخلاقا، جالینوس آدابا». سپس تألیفات خود را بر می شمرد. «بر صدر الطغرای، مشتمل بر نه خط سیما خط مسلسل نو اختراع خاقان پسندت، برهزار و پانصد طغرای مخالفی نظیر دلاویزت که مثل آنها هیچ زیبا نویسی نمی شناسد که بنویسد، بر رستم التواریخت که پشت پا بر جمیع تواریخ میزند... بر احکامی که خود شعر آ و نظماً به عربی و فارسی در رساله های خود یعنی «کنز الاحکام و ذخایر الاسرار نوشته بودی. بر شمس القصاید سیصد و پنجاه بیت ... بر غزل های مشهی شهوت انگیز مجتهد پسندت که در مزاج شاه و گداسازگار و انفع از

معایین و مرکیبات تند و تیز پربهای پر مضرت اطباست ، بر خروج نامه  
نثری شاه مرحومت که غیرت تاریخ و صافست و بر کتاب « بحرالنور  
صد هزار آفرین از حضرت رب‌الاباب جان آفرین اهل آسمان و  
زمین یاد».

بگفته خودش خاقان نیز از دولتخواهی او بیک آگاه است. و ار این  
روست که در سنه ۱۲۴۴ قمری و پس از بسته شدن معاهده، تر کما بجای  
«از روی شفقت و کمال التفات» مشکلات خود را با رستم الحکما در میان  
می‌گذارد و از او در مورد اوضاع مملکت و نتایج جنگها سؤال می‌کند  
که «ای مونس غمگسار و ای دولتخواه موافقت کیش خیر اندیش ،  
مصلح حقایق دان، دقایق فهم بالا اشتباه» بسیار اتفاق افتاد که مصیبت و  
بلا از جانب دشمنان این سرزمین زیبا نازل شد و روسها دوبار با ایران  
جنگیدند و نیز دوبار پیروز شدند. و هنگامیکه ما قرین پیروزی بودیم  
حکام و وزرای کودن پیروزیها را به شکست مبدل ساختند «سلطان عقل  
کامل فرمود علت چه چیز است؟ بیان نما» و رستم الحکما پاسخ  
می‌گوید .

از لابلای پاسخها و پند و اندرزهای خود نخست از نحوه سلطنت  
خاقان انتقاد می‌کند که از راه درست و دین مبین دورگشته «زندگی را  
به بوالهوسی و عشرت طلبی تباه کرده است: «ای شهنشاہ اسلام پناه عمر  
گذشته خود را به اتباع هوای نفسانی و پیروی شهوات جسمانی و متابعت  
وسوس شیطانی به بوالهوسی و لذت طلبی و راحت و عیش و عشرت و

واستراحت و اسراف و تبذیر و افعال و اعمال، به‌بید خواهی صرف نمودی و خرم‌ن عمرگرا می‌باید و عهد شباب با آب و تاب را بر باد فنا دادی و ابواب درد ورنج و آزار و سستی و ناتوانی بر روی خود گشودی.. عمر مبارکت از شصت سال بمبارکی تجاوز نموده، و زیبایی صورت او را که از همه اهل زمن، نکوروی‌تر بود می‌ستاید و افسوس می‌خورد که این صورت زیبا سیرت زیباتری در پی ندارد که تا خاقان «عديم التنظير» تریمن خواقین گردد بویژه که «ایام جوانی و هوسناکی گذشت و عهدیبری و ناتوانی در رسید، و زمان تدبیر و تفکر نزدیک شد. همه عمر به ناز و نعمت گذشت و کسی از حال بیچارگان و فقرا و ضعیفان آگاه نگشت. نازیپرورده‌ها دست چپاول به‌مال‌دارها دراز کردند و ظلم بصورت عدل از ناکسان بر روی کسان گشاده، شد و هر که توانست در این تجاوز شریک شد و وزای دولت ارکان آن را استوار کردند.

در امور ملك آرائی و ممالك پیرائی و دفع بی حسابی شلتاق و ثبت و قسط و حساب و احتساب و تربیت رعیت و سپاه تکامل و اهمال، پدید آمد وزرا و رجال به‌جای اینکه تجربه اندوز شوند زراندوز شدند «از وزیر فیل و اشتر و اسب و استروگاو و خر و املاک و حدائق و بستان و عمارت و سیم و زر نخواسته‌اند، بلکه عقل و حکمت و کیاست و رای و صواب و فکر بکرو و تدبیر نیکو و حسن‌حیرت و کمالات خواسته‌اند از بودن وزیر «روشن ضمیر» در دستگاه دیوان بسی فتنه‌ها برخاست و چه خیانت‌ها که نکردند و «حل مهمات» بدون مشورت و در پرده انجام گرفت.

ای صاحب عز و شرف  
 خوهریز و دزد آور تلف  
 ظلم است ای فرخنده پی  
 ای صاحب تاج و لوا  
 ای خسرو قدسی صفت  
 کن مشورت کن مشورت  
 نبود ستون سلطنت  
 در معدلت جز مصلحت  
 از حق شما غافل مشو  
 دزد مملکت غوغا مکن  
 خفته جهانداری مکن  
 لاحق مکش ناحق مگو  
 رنج کسان هرگز مجو  
 شاهان نصیحت گوش کن  
 نار ستم خاموش کن  
 مجنون مخوان فرزانه را  
 مسمار حق افسانه را  
 از خان این دولت همه  
 پر کبر و پر نخوت همه  
 ای برضعیفان دادرس  
 از همت شاه نجف  
 تا ملک آید جاودان  
 در غیر موضع وضع شی  
 حق کسان بنما ادا  
 در کارها کن مشورت  
 در کارها از هر جهت  
 جز معدلت جز معدلت  
 چیزی دگر نبود بدان  
 مایل بهر باطل مشو  
 فتنه عبث بر پا مکن  
 بیدار شو بیدار هان  
 اندر ره شیطان میو  
 بر ناور از مردم فغان  
 خود را سراپا هوش کن  
 از آب عدل اندر جهان  
 عاقل مخوان دیوانه را  
 افسانه را هم حق مخوان  
 مست از می غفلت همه  
 یارب تو بنما چاره شان  
 تاکی هوا تاکی هوس

دبا نمی ماند به کس نه پیر ماند و نه جوان  
 دشمن راستین ایران بیگانه بود بلکه «دشمن خانگی» بود .  
 وزرالی بودند که خاقان پدراهاشان را کشته بود و از پسرها وفاداری  
 می طلبید . فرزندان بودند که به خاطر جاه طلبی و رسیدن بر مقام ولیعهدی  
 آتش جنگ را مشتعل کردند .

سی سال از این پیشتر	گفتم حذر بنما حذر
از فتنه کشته پسند	کردند سز آخرهان ا
شهر مرند و ایرودان	عباس آباد متین
تبریز محصور جهان	دادند بروس آنچنان
خسرت زن و فرزند تو	بدخواه تو پیوند تو
بود کسی در بند تو	مالت و بالت هم چنان

پس «دفع دشمنان خانگی بفرما که اکنون در هر گوشه و کناری  
 طغیان ورزیده اند و درهم افتاده اند و ضعفا را پامال می نمایند. و همدیگر  
 را می کشند . از دشمن خانگی حذر کن ای صاحب عز و جاه و تمکین ،  
 از سپاه ایران چه توقع و چه انتظار از رعیت چه چشم داشت . سپاه را  
 برای جنگیدن ایمان باید و اسباب . انگیزه جنگی که جز رقابت بین  
 شاهزادگان نبود سپاه انگیزه ای برای جانفشانی ندارد . اسباب هم که  
 مهیا نیست .

در زمانی که گوشت یکمن سه هزار دینار و غله خرورای بیست و  
 پنجه هزار دینار بفروش می رسید یک سرباز خوراک و پوشاکش در سال

یا تزرده تومان و خوراک و پوشاک اسبش نیز پانزده تومان بود ، سرباز ایرانی هیچیک از اینها را نداشت . در حالیکه هر وقت که لشکر بجانب جنگ و جدال روانه فرمایند باید سوارات باندازه بدهند ایشان را ، یعنی هر نفری را دو بست و چهل من گندم و هراسیمی یکمن بوزن تبریز جو و یکمن تبریز گاه و هر استری نیم من بوزن تبریز جو و دو من بوزن تبریز گاه و هر شتری نیم من آرد جو بجهت نواله و یک من بوزن تبریز گاه باید داد .

اقتصاد و سیاست و نظم دوران صفوی و نادری را برخ خاقان میکشد که ای پادشاه! در آن دوران در ولایات ایران به قسمت به خر و ارغله و در بعضی جاها مبلغ ۳۰۰ و بعضی جاها ۵۰۰ دینار و بعضی جاها ۷۰۰ دینار و بعضی جاها ۸۰۰۰۰ تومان می گرفته اند و این داستان از دفاتر نادرشاهی و کریم خانی مشخص و معلوم میشود . در زمان دولت خلود آیت تو در اصفهان که دارالسلطنه و پایتخت ایران است خر و ار دیوانی غله به مبلغ ۵۰ تومان دادوستد شده و اکنون به شفقت و مرحمت تو خر و ار غله به مبلغ ۲۵۰۰۰۰ دینار بفروش میرسد و فقرا و ضعفا به همین مرتبه خوشنود می باشند غرض آنکه این تفاوت فاحش بلکه افحش که میان قیمت اجناس قدیم و جدید صورت پذیر گردیده باعث فتنه های عظم و مفاسد کلیه معنویه شده ... و علت آنست که در زمان تو دفاتر سلاطین ماضیه از جمشیدالی الان در بیوتات و حجرات دیوانخانه جهان شاه که دفتر حکومت صفویه بود همه صندوق هایش از دفترهای



ادشاهان پیش و رسم و حسابهای مهندسیین خیر اندیش بود و بر روی هم چیده شده بود، چه از محاسبات ایران، چه از محاسبات کشورهای دیگر که بعضی از آنها را به چشم خود دیدم حکام بی مروت همه را به باد سازها دادند و براق آتش بازی ساختند و کتابخانه صفویه که مملو از کتب مختلفه بود در هر علمی و فنی و بعضی از قصص و تواریخ و احادیث و اساطیر بخط خوش شاهیر کتاب، همه مزین به مزینت‌ها، از بی تمیزی حکام همه را فروختند و زدیدند و بسیار آن در کتابخانه دول فرنگیس فراهم آمده و جلدهای همه امر صغ کرده اند و در کتابخانه‌های خود چیده اند و هر ایلچی که آنجا می‌رود، او را به تماشای کتابخانه خود می‌برند و در کتابخانه ملوک صفویه باقی نماند جز یک جلد قرآن. لکن دفترهای راست و درست لهماسب قلی‌خانمی یعنی نادری در گوشه و کنار یافت میشود. اگر چنانچه در میان آید و بر طبق آن دادوستد نمایند معاملات دیوانی ایران درست خواهد شد و امور لشکر آرائی و کشور پیرائی منظم خواهد شد. اسب براق ایران را هم «با هل فرنگ و هند و سند غیر فروختند و بارشجاعت دلیری اهل ایران را خراب و بی آب و تاب نمودند و در خانه تنگ و نام آبا آتش طمع سوختند و آئین سلطنت و جهان‌داری و رسوم ریاست و بهر یاری در این زمان مانند کمیاء گردیده.» و بدین صورت رفته رفته دشمن بی عرضه صاب عرضه شد و نمود و نمود و بر ملک و ممالک به خدعه تیره و مستولی گردید.» پس خطاب به خاقان :

دل‌داده روی توئی

کس عاشق روی توئی

مال ترا خواهند هان!

مقتون ابروی توئی

از دیدگاه او جنگهای ایران و روس هم بر سر مال و جاه و مقام آغاز شد :  
 «ای پادشاه امی خواهی ترا خبر کنم که سر رشته این فتنه و فساد  
 از کجا بیرون آمده؟» از این جاشد که قبل از اشغال تفلیس و گنجه اسکندر  
 خان پسر گورگین خان والی «بخانه رضا قلی خان وزیرت (۱) نزول نمود  
 و مطلبش این بود که مبلغ دوازده هزار تومان از دولت روس قرض  
 کرده ایم و تفلیس را به رهن آن داده ایم و اکنون مطالبه حق خود  
 می کنند.»

مقارن این زمان فتحعلی خان نیز «بخانه میرزا شفیع (۲) صدر  
 اعظم نزول نمود و مطلبش این بود که مبلغ شش هزار تومان از دولت  
 روس قرض کرده ایم و گنجه را به گرو آن داده ایم و اکنون مطالبه حق خود  
 می کنند. ارکان دولت ایران مدت هفت ماه بدفع الوقت وعده های خلف  
 آمیز آن دو عالیجاه نامدار را بادت خالی مایوس و بی چیز روانه نمود و  
 روس موافق حق و حساب زور آور شدند و این شهر فردوس مثال رانصرف  
 و ضبط نمودند.»

۱ - منظور حاجی میرزا رضا قلی خان نوائی (منشی المالک) یکی از  
 وزیر چهارگانه فتحعلی شاه است که در سال ۱۲۲۰ به سمت وزیر رسائل  
 انتخاب شد.

۲ - میرزا شفیع مازندرانی از سال ۱۲۱۵ صدر اعظم خاقان بود و  
 ۲۰ سال صدارت کرد و در سال ۱۲۳۴ در قزوین درگذشت.

والبته امروز بر کسی پوشیده نیست که شهر گنجه را روسها بدون مقاومت گرفتند و اهالی تفلیس نیز که هنوز خاطره آتش سوزی آغامحمدخان را از یاد نبرده بودند به میل خود تسلیم شدند و روسها گنجه را بدون خونریزی در ۱۸۰۴ میلادی (۱۲۱۷) تصرف کردند و جوادخان فرار اختیار کرد.

در جنگهای دوم (۴۳ - ۱۲۴۱) ایرانیان منتظر حمله روسها هم نشدند. بلکه هم چنانکه اسناد بایگانی وزارت امور خارجه انگلیس و اسناد روسها و ایران که قسمتی از آن در دست ماسست نشان می دهند، بهانه های تراشیدند و برای اینکه ملت را همراه کنند فتوای جهاد از علما خواستند و برای برانگیختن علما، دخول يك سر باز روسی را بنامه يك زن مسلمان بهانه کردند تا غیرت مسلمانی بجوش آید و مردم با انتقام جوئی برخیزند.

رستم الحکما از این رویداد یادمی کنند و از کسانی که بخاطر تجاوز و دخول يك سر باز بخانه يك مسلمان این فتنه را برانگیختند و از پی «این شر قلیل خرمن خیر کثیر را بر باد دادند... و بنای محاربه نهادند» انتقامی کنند. و حقیقت است آنها که این آتش را افروختند خود اینستادگی نکردند و شهرهای ایران را یکی یکی بر وسها سپردند و فرار اختیار نمودند.

عباس آباد را داماد خود شاه محمد امین خان به پاسکوویچ داد و

## پایانجامید:

مرد را نظر علی خان بروس هانسلیم کرد اسرای روسی و سر بازان آنها را آزاد نمود و قراولان و مستحفظین ایران را بجایشان بازداشت کرد. ایروان را هم حسین خان سردار بیاد داد. تبریز را فتحعلی خان بیگلربیگی در طوماری به گریبایدوف بخشید و از او خواستار شد که این ولایت به ولایات روس به پیوندد. و روسها زیر بار نرفتند. سرانجام هم میرفتاح با دسته گل به پیشواز قشون روس شتافت. سردار آباد هم توسط حسن خان واگذار گردید و حسن خان فرار اختیار کرد. رستم الحکما هم این وقایع را چنین میاورد که «ناگاه از بیرنگ فلك فیلوفری پنج حاکم پدر کشته» آنچه ایرانیان در قلاع عباس آباد و مرد و ایران و تبریز و سردار آباد نصب نموده بودند، «از راه دربی دینی و نامردی ابواب قلاع مذکور رابه خواهش نفس اماره بر روی لشکر روسیه گشودند و سعی و کوشش مابی حاصل و فایده گردید» و از ذکر رفتار حکام مراغه و اردبیل و گیلان که بهمین قسم رفتار نمودند در میگذرد می گوید پس «ای پادشاه آهن سرد کوفتن چه فایده دارد؟ یعنی با این گروه بد عاقبت جنگهای با شکست و بی فتح و ظفر چه حاصل دارد؟» چرا که در هر حال شکست با ایرانیان خواهد بود و هم چنانکه گذشت له حاکم ایرانی و نه سرباز ایرانی جان خود را به خطر نخواهد انداخت.

مصالحه ایران و روس نیز به همین ترتیب انجام گرفت. و دولت

ایران مجبور شد که هشت کرور خسارت بابت جنگی که خود آغاز کرده بود بدولت روسیه بدهد، پس از امضای معاهده ترکمانچای دولت روسیه شاعر و نویسنده معروف خود گریبایدوف را برای بارسوم بایران فرستاد تا مفاد معاهده ترکمانچای را اجرا کند و اسرای روس را به کشور خود بازگرداند.

گریبایدوف با بی میلی و بعنوان تبعید شده راهی ایران شد. خود او به یکی از دوستانش می نویسد: «استیان عزیز بدبختی بزرگی به من رو آورده که برایت شرح می دهم. می خواهند مرا به مأموریت خارج بفرستند. فکر می کنی به کجا؟ بایران که در آنجا زندگی کنم. هر چه تلاش کردم از این مأموریت معاف شوم سودی نه بخشید!»

گریبایدوف را مورخین پدر «ادبیات متعهد» در روسیه دانسته اند. نمایشنامه «خطر آگاه بودن او» که اقتباسی است از «بیگانه گریز» مولیر یکی از زیباترین و مؤثرترین نمایشنامه های سیاسی غرب است. این نمایشنامه و مقالات او دوستی او با داکتر استخاشم دولت تزاری را برضد او برانگیخت. خطر آگاه بودن تنها یکبار و یکشب در یکی از دانشکده های مسکو توسط دانشجویان بروی صحنه آمد و نمایش نامه توقیف شد. و تنها دست نویس آن که روی اوراق دستپا نو نوشته شده بود دست بدست گشت و تایست سال حق انتشار یافت، و گریبایدوف بزندان افتاد. هنگامیکه یرملوف فرمانده قوای قفقاز به آنها مداخله کرد و دست بردار نشد و پاسکویچ روی کار آمد دولت روسیه از خطای او درگذشت.

گریبایدوف به ملت بستگی خانوادگی با پاسکویچ آزاد شد و دولت تزاری او را با بسیاری دیگر که در انقلاب دکا بریست ها بر ضد این دولت دست داشتند به جبهه قفقاز تبعید نمود و گریبایدوف اولین وزیر مختار روسیه در ایران شد.

در اسناد ارتشی روس نامه‌ای هست مبنی بر اینکه وقتی گریبایدوف حکم سفر خود را بایران می گرفت و دربار را ترک گفت «نسلرود» وزیر امور خارجه در امور آسیائی بصدای بلند می گفت: « برای همیشه از شر او رها شدیم ».

و بدین ترتیب بود که گریبایدوف از راه تفلیس راهی ایران شد تا بقول خودش «انتقام ستمگران روس را از ستم پذیران ایرانی بگیرد».

گریبایدوف برخلاف دستورات اولیای دولت خود بیش از آنچه که می بایست در تفلیس اقامت کرد و در آنجا بایک دختر کرچی ازدواج نمود و تقریباً اکثر نامه‌های رؤسای خود را بی جواب گذاشت. در تبریز برخلاف دستور در خانه سفیر انگلیس ماکدونالد منزل کرد و به گذراندن ماه عسل مشغول شد. بویژه که خانه سفیر تنها خانه‌ای بود که «پیانو» داشت و گریبایدوف و افراد خانواده اش از پیانیست‌های بنام روسیه بودند پس آمدن او به تهران برای درخواست غرامت ترکمانچای و بردن اسرای روسی به تعویق افتاد. لیکن گریبایدوف در ایران دشمنان سرسخت تری از اولیای دولت روسیه داشت. زیرا معاهده ترکمانچای

تقریباً بانثای او بود. و آنچه در این معاهده، درباریان و فرزندان خاقان وحتى خود او را ناراضی میکرد تثبیت ولیعهدی نایب السلطنه بیمار بود که گریبایدوف مصراعه و برخلاف میل و رضای الهیارخان آصف الدوله در این معاهده گنجانیده بود و در نامه‌های خود نیز می‌نوشت «هر بار به نگاه گرم عباس میرزا خیره می‌شوم احساس می‌کنم هرگز با او دشمنی نداشته‌ام» و یا «آصف الدوله هرگز ترکمانچای را به من نخواهد بخشید».

آصف الدوله از درباریان منتقدی بود که با موافقت انگلیس میخواست عباس میرزا را از ولیعهدی عزل کند و یکی از فرزندان قوی‌تر خاقان را به تبریز بفرستد و در ازای این اقدام در شرق ایران و مرز افغانستان انگلیس‌ها کشور کوچک و مستقلی تشکیل دهند و حکومت آنجا را به آصف الدوله بسپارند. معاهده ترکمانچای همه این نقشه‌ها را برهم میزد.

اسناد روس‌ها می‌رساند که بدنبال بسته شدن این معاهده برخی از فرزندان شاه ظل‌السلطان حسنعلی میرزا شجاع السلطنه و محمد ولی میرزا که بقول پاسکویچ دشمن و رقیب دیرین عباس میرزا بود بر این شدند که رضایت خاقان را برای برآوردن جنگ سوم جهانی جلب کنند تا هم مسئله غرامت از میان برود و هم مسئله ولیعهدی نایب السلطنه. برای آغاز جنگ فرار بر این گشت که با موافقت ترکها قوای ایران و عثمانی همزمان از دو جبهه به مرزهای روسیه حمله کنند تا قوای روس وقت

کافی برای دفاع نداشته باشد. در ایران نیز گریبايدوف را به قتل رسانند تا موقعیت عباس میرزا در نزد دولت تزاری متزلزل شود و هم چنین وانمود کنند که «ملت ایران» از معاهده ترکمانچای ناخرسند است، نه تنها اسناد روسی بلکه جلایر نام قائم مقام، اسناد بسایگانی وزارت امور خارجه انگلیس و ایران و نامه‌های خاقان دیاسکویچ به عباس میرزا حاکی از اینست که سپاه ایران آماده جنگ سوم بود و در دربار ایران نیز آصف الدوله و دکتر مکتیل مسئله ولیعهدی عباس میرزا را طرح می نمودند و روسها از همه این نقشه‌ها آگاه بودند.

نقشه جنگ سوم نیمه کاره عملی شد. زیرا قوای عثمانی قبل از موعد مقرر حمله را آغاز کرد و منتظر قوای ایران نشد. در ایران تنها نقشه قتل گریبايدوف را عملی کردند. لیکن برخلاف تصور درباریان، دولت روسیه نه تنها از قتل وزیر مختار خود ناراضی نشد بلکه با آرزوی خود رسید.

زیرا اگر ایرانی‌ها هم این نقشه را عملی نمی کردند اولیای دولت روسیه خود دست بکار می شدند. قبلاً در محاکمه دکابرست‌ها پنج تن از دوستان او را به قتل رسانیدند و مابقی را تبعید کردند. لطمه این کار فقط به عباس میرزا خورد و موقعیت او را متزلزل ساخت. از این روست که در نامه‌های خود مینویسد ایکنش خودش و فرزندان همگی کشته میشوند و گریبايدوف کشته نمی شود یا در وصیت نامه خود از روسها میخواهد که یکبار دیگر مسئله ولیعهدی را تحکیم کند و سلطنت را از



فرزندان او بگیرند. قائم مقام نیز در برخی از نامه‌های خود از این رویداد یاد می‌کند و حتی نقش آصف الدوله را در این مسئله یاد آورده‌اند و ما اسناد این قتل را بزودی منتشر خواهیم کرد.

پس از قتل گریبایدوف مورخین رسمی نوشتند که چون گریبایدوف به تهران رسیده و به حضور خاقان رفت، رفتار خشونت آمیزی پیشه کرد. سپس مصرانه خواستار اسرای مقیم ایران شد و از آن جمله دوزن گرجی را که مسلمان شده بودند و در خانه الهیار خان آصف الدوله جزو حرم او بر می‌بردند و میلی به بازگشت نداشتند و الهیار خان نیز از استرداد این دوزن خودداری می‌کرد. پس علماء و عوام از این داستان بخشم آمدند و چون گریبایدوف حرمت حرم اسلامی را گرامی نداشته بود عصبان کردند و بر هبری میرزا مسیح مجتهد متنفذ شهر بخانه وزیر مختار هجوم آوردند و او و پسر و هفت نفر همراهان او را به قتل رسانیدند تا غیرت مسلمانی خود دولت ایران را به ثبوت رسانند و انتقام ترکمانچای را بگیرند.

امروز میدانیم که گریبایدوف و همراهان او از کثرت اسیران آزار بودند و به از قتل آنان. نامه‌های وزیر مختار از فرودین نگرانی او را از این امر میرساند. هم چنین ساکنین ولایاتی که حکامشان خیانت ورزیده فرار را برقرار ترجیح میدادند و از مجازات اولیای دولت ایران در هراس بودند گاه خود را بعنوان «اسیر قدیمی» قلمداد می‌کردند.

در مورد «غیرت» ملت ایران نیز نیازی به گفتن نیست که مردم ایران

از مفاد معاهده ترکمانچای اطلاعی نداشتند. و تا چند سال پیش هم این معاهده هنوز جزو «اسناد محرمانه» وزارت امور خارجه بشمار میرفت و در دسترس نبود. اصولاً کسی گریبایدوف نازه وارد را نمی شناخت و بسیار نادر بود که افرادی که می دانستند نقش او در معاهده ترکمانچای چیست و یا مسئله ولیعهدی عباس میرزا را او تنبیت کرده است، اگر مردم می خواستند بر ضد معاهده ترکمانچای قیام کنند میرفتاح با دسته گل و قربانی و پیشواز سپاه یاسکویچ نمی شتافت و در تبریز خانه عباس میرزا را غارت نمی کردند!

هم چنین اگر این قتل بقول «روضه الصفا» ها و «ناسخ التواریخ» ها نمودار خشم «آنی» ملت ایران بود امکان نداشت که وزیر مختار و برخی از درباریان و یارستم الحکما این واقعه را قبل از وقوع آن پیش بینی کنند. چنانکه وزیر مختار در نامه های خود می نوشت «همه هیأت ما را نیک به نیک خواهند کشت».

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آصف الدوله دشمن سرسخت من است و هرگز معاهده ترکمانچای را بر من نخواهد بخشید» که منظور مسئله عباس میرزا است. و یا فرانسویها در گزارشات خود درباره این مسئله مینوشتند «قتل هیأت سفارت روس در ایران طبق نقشه قبلی انجام شد و محرکین کسانی بودند که می خواستند جنگ سوم را با روسیه آغاز کنند، و یساعنگامی که گریبایدوف در تفلیس مراسم ازدواج خود را با یک دختر گرجی برگزار

می کرد. دوست او بکیچف در یادداشت‌های خود می گفت: «گر بیایدوف یا چنمان اشک آلود به من گفت: این مراسم ازدواج من بیست نماز مرده هاست و برای به خاک سپردن من است». و یا یوشکین نویسنده مشهور می نوشت: «گر بیایدوف پیش از راهی شدن بایران سخت گرفته و نگران بود. هر چه کوشیدم او را آرام کنم سودی نه بخشید و جواب میداد: شما آنها را نمی شناسید! این داستان فقط با باخوئریزی حل خواهد شد و یا جنک داخلی میان فرزندان خاقان بر سر جانشینی». و بالاخره در نامه دیگری از وزیر مختاری یکی از دوستانش می خوانیم: «سخنی برای خاطر آزده من بیاب. مدتی است هم آن چنان دلم تنگ است که پیش از آن دلتنگ نتوان بود. هر گه در انتظار من است و نمی دانم چرا تاکنون زنده ام. دلم شور میزند».

رستم الحکما نیز یکی از تنها مورخینی است که واقعه قتل را پیش از وقوع آن پیش بینی می کند و بعنوان شاهد عینی توسطه مینویسد:

«بر ارباب دانش و بینش معلوم باد... که این دعاگوی دولت رستم الحکما شمس الوزرا» در سنه ۱۲۴۴ در دار الخلافه تهران بودم که محاربه دولتم ایران و روس بدستوری این بنده درگاه و اجبار دیگر از مقر بین

درگاه پادشاه به مصالحه پیوست و بعد از مصالحه وزیرى معتبر مقتدر از جانب ناپلیان روس بخدمت اعلیحضرت صاحبقران... فتحعلیشاه آمد روزى که وارد دارا خلافة دولتخانه مبارکه پادشاهی شد که بخاکپای شاه شرفیاب شود این دعاگوبه منظرهٔ عالی در جنب طالار دیوانخانه پادشاهی که مجلس میثومثال نواب مالک الرقاب... نزل السلطان تاجدار باسی شاهزادگان والاتبیار می باشد، حاضر بودم. چون نظرم بر آن روس اجل رسیده افتاد، رو بچاپ نزل السلطان وسی چهل نفر از شاهزادگان که در خدمتش نشسته بودند، نمودم و عرض کردم: جاء یربوع الدوله. نواب والا شاهزادگان دیگر فرمودند: به چه جهت او را یربوع الدوله خواندی؟

عرض کردم چون یربوع موش صحرائی می باشد و شکار و خوراک اعراب بددی است این اجل رسیده نیز شکار و مقتول و طعمه اهل ایران خواهد شد. اتفاقاً این دعاگو از قبلهٔ عالم ضله الله ملکته رخصت آمدن حاصل نمودم که باصفهان بیایم و عیال خود را دیدنی کرده باشم و خلاصه احکامی که سی و سه سال قبل از این به جهت این دولت نموده ام بنویسم و به خدمت فلک رفعت پادشاهی بازگشت نمایم. چون باصفهان وارد شدم بعد از ده یوم خبر رسید که ملاحی خالی از حکمت تهران از روی سفاقت و خرس حالی و بانفاق ادبش و رندان بازاری اجماع نموده و به هجوم عام به خانه آن اجل رسیده یعنی یربوع الدوله مذکور آمدند و اموالش را بتاراج بردادند و او را باسی و نه نفر از ملازمانش کشتند.

نیاز به توضیح نیست که در این گزارش دستم الحکما گریبایدوف را «اجل رسیده» میخواند به محرکین قتل نیز اشاره میکند و ظل السلطان را که ادعای ولیعهدی داشت و خاقان نیز با او موافق بود «ناجدار باشی» لقب می دهد. بهنگام وقوع قتل از ظل السلطان خواسته شد که قوای خود را برای دفاع از سفارت روس بفرستد و این سپاه هنگامی رسید که ساعتها از این رویداد گذشته بود. و او جزو درباریانی بود که از وقوع حادثه اطلاع داشت. شب هنگام نیز منوچهر خان معتمد الدوله و مالتسوف دبیر سفارت، گریبایدوف را از این عیان آگاه نمودند و او چون مرگ را پیش بینی می کرد حاضر به ترک سفارت نشد. دستم الحکما همانند عباس میرزا از این رویداد سخت نگران بود و از عواقب شوم آن برای آینده ایران هراس داشت و در درپیکری از اشعار خود مسبب این جنایت را چنین نفرین می کند.

خوش آنکه بدست ذوالفقار بیتم  
بر مرکب مرئضی سوارت بینم  
با عزش و کوس  
با جوشن و خود  
با قهر و عبوس  
در جنگ و جدال و گیر و دارت بینم

مسئله رقابت میان فرزندان خاقان بر سر ولیعهدی و بهنگام قتل گریبایدوف در این یادداشتها بصورت خوابی منعکس شده است. در سنه ۱۲۴۳ ق. دستم الحکما در خواب می بیند که اندکی پس از این «فتنه» رفسادی که جهال و سفها، برپا نمودند فرزندان شاه گردهم آمده اند و

محمدولی میرزا را بر مصدر نشانده‌اند و او معمم است<sup>۱</sup> «این دعاگو از فرط گستاخی رو بجناب شاهزادگان عرض نمودم که علت مصدر گردیدن محمد ولی میرزا چیست؟» و در پاسخ خودش حدس میزند که حتماً علم و فضل اوست. سپس شاهزادگان با او اقتدا می‌کنند «همه شاهزادگان وضو گرفتند و بالا جماع والاجتماع نواب محمدولی میرزا را خواهی نخواهی پیشوا قرار دادند. این مخلص خواستم بوی اقتدا نکنم نظر باینکه بعد از خالد آشتیانی مرحوم آقا محمد بیدآبادی کسی را قابل اقتدا بخود نیافتم که نواب خالد سلطان فرمود در کار خیر متابعت جمهور لازم است» و سپس دعائی از محمدولی میرزا نقل می‌کند که پس از این رویداد شوم از برادران می‌خواهد که دیگر با هم نفاق نورزند که، ای برادران تا می‌توانید باهم اتفاق نمائید... شکر کنید پروردگار خود را که شما را برگزیده بریاست. از این دوا یه مبارکه تجاوز نکنید... خوشا احوال آن پادشاهان و فرمانروایانی که متابعت این دوا یه نماید و ای بر احوال آن حکومت و حکمرانانی که مخالفت و مجاورت از این دوا یه نمایند.» و سرانجام شاهزادگان همه آمین گفتند و رستم الحکما از خواب بیدار شد.

در حقیقت در این خواب باو مجال صحبت نداده بودند و هنگامیکه خواسته بود چاره واقعه شوم سفارت را بیان کند و از علل آن گفتگو نماید یکی از شاهزادگان به اعتراض گفته بود «در این مجلس که صبا یای شاه حضور دارد نبودن رستم الحکما با چنین گستاخی لزوم ندارد» و پشتیبانی دیگران هم تأثیری نکرد، بود.

گر چه رستم الحکما از خلال این یادداشتها با کنایه و اشاره از دخالت دشمنان خانگی سخن می گوید لیکن آشکار است که نایب السلطنه عباس میرزا چندان موافقتی ندارد و با همه این ظل السلطان را ترجیح می دهد. اشعاری نیز در مدح او دارد.

در مورد عواقب قتل گریبایدوف که رستم الحکما آینده ایران را از آن خواب می بیند پیشنهاد می کند که خاقان از دولت روسیه عذرخواهی کند و بهانه‌ای برای رویداد بترشد: «ای پادشاه بدان و آگاه باش که کشته گردیدن این رسول پادشاه روس در پایتخت اعلیٰ خلاف شرع و عرف اتفاق افتاده. ای پادشاه باید عهد و میثاق را درست دانسته و فهمیده با رسم مشاورت بازره الوالاباب وزیرکان صاحب رأی صواب باید نمود» از آنجا که روسها انتقام خواهند کشید بهتر است که پیش از برخاستن فتنه و جنگ، سوم و مصلحت امر سلطنت چنین خواهد بود که از پادشاه روس چنین عذر بخواهند: که در پایتخت ایران بر بوع الدوله نسبت به اهل اسلام خلاف شرع محمدی رفتارها پیشه گرفته، ملاها و سادات دارالخلافت طهران به اتفاق خاص و عامه آنجا غیرت و همت و تعصب و وزیدند و باجماع اجتماع نمودند و بخانه بر بوع الدوله هجوم آوردند و های هوی از دو جانب در گرفت و به محاربه انجامید و سبقت از طرف بر بوع الدوله شد و بی رضا و اختیار ما چنین حادثه روی داد و ایشان بنا بر مصلحت ملکی خود عذر را قبول خواهند کرد زیرا که اکنون بنای محاربه با اهل روم دارند و چون کارهای ایشان موافق شوری

و مصلحت‌داری و عقل و حکمت است با دو دشمن جنگ نخواهند کرد. و در این وقت مصالحه با ایران را برهم نخواهد زد. «عذر خواهی از قتل گریبایدوف توسط خسرو میرزا پسر عباس میرزا تقریباً بهمین منوال انجام پذیرفت. لیکن به این عذر و بهانه داستان استراذنی‌های آصف‌الدوله را نیز افزودند. که در این مختصر نمی‌گنجد.

گرچه در این رویداد رستم الحکما عباس میرزا را مقصر نمی‌داند لیکن چندان دل خوشی هم از او ندارد. عباس میرزا را پرخاشگر و جنگجوی می‌خواند و از رسیدن او به سلطنت سخت هراسناک و نگران است. بدستی پیشگویی می‌کند که دوران فتح‌علیشاه در ۱۲۵۰ ق پایان خواهد گرفت و عباس میرزا به سلطنت خواهد رسید. جنگ دوستی او سبب خواهد شد که روسها بر همه ایران غالب خواهند شد و سایر کشورهای اسلامی را نیز تسخیر خواهند کرد. جهان اسلام در چنان ستم و تیرگی گرفتار خواهد آمد که وقت ظهور مهدی فرا خواهد رسید:»

آخر سال هزار و دوست و پنجاه و اول هزار و دوست و پنجاه و یک، در واقعه‌هایله خیرشرا انگیزی که در آن وقت و زمان صورت پذیر میشود و هفت کشور از آن با افسوس و درد خواهند شد و وقوع این واقعه برهان بر وقوع وقایع بعد ظهور حضرت قائم باشد. غرض آنکه شش سال دیگر آسمان بکامت خواهد گردید و این را هم غنیمت دان زیرا از این سال تا هزار و دوست و چهل و چهار تا سال هزار و دوست و شصت «گروه به عاقبت



روس صاحب غلبه و استیلا خواهند بود و ایران دردم بلکه پنج کشور دیگر هم اگر اتفاق نمایند چاره ایشان را بنخواهند کرد و در ستمزار و دویت و پنجاه و پنج ملغیان خواهند کرد و ممالک ایران را به جنگ و جدال مسخر خواهند نمود. پس در سنه هزار و دویست و شصت از میان قبایل و طوایف اعرابی که در اطراف و جوار کوفه و کربلای معلی و نجف اشرف ساکن می باشند بیرون آید و جوان خوش شکل و شمایل و غیور و شجاعی که او را امیر مهدی نام باشد و عباپوش باشد و گروه عباپوشان با او مشفق گردند و با آن گروه بدعا قیامت چنان محاربه عظیم نمایند که از بدو ایجاد تا آن زمان کسی ندیده و نشنیده باشد. و در زمان او اغنیا خوار و فقرا ی در دست رفتار با اعتبار باشند و در عهدش هر رازی زود فاش و آشکار گردد و پنهان نمی ماند.

من بنده آستان مهدی باشم  
 من ذاکر آستان مهدی باشم

در رهگذر عمر گرانمایه خویش

من منتظر زمان مهدی باشم

در پایان این یادداشتها شرحی از زندگانی و حکمرانی هر یک از پادشاهان ایران به شعر دارد. از دوران کریم خان زند آغاز می کند و بدوران عباس میرزا میرسد و این دوره را در اثر تاریکی و تیرگی، زمان

ظلمه ری مهدی میداند.

دور او چون تمام گشت بکام

پسرش یسار گار می بینم

جنگها با مسیحان کند او

مرد پسر خاش کار می بینم

ایب مهدی آشکارش دان

ز آنکه من آشکار می بینم

مسلمین را زاهل کفر و دزم

عاجز و دل فککار می بینم

الامان الامان همی شنوم

الفرار الفرار می بینم

همه ایران و کوفه و بغداد

تا نجف سوگوار می بینم

کافرین را ز عدل استیلاست

مسلمین زیر بار می بینم

بعد از آن ظهور آن فرزندان

شاه دلدل سوار می بینم

فائم آل مصطفی ظاهر

مظهر افتخار می بینم

هادی گمرهان عالم را

مهدی نامدار می بینم

## روشنی در چراغ هر مجلس

هم چو شمع مزار می بینم  
 باید افزود که برخی از اشعار رستم الحکما در رستم النواریخ  
 هم آمده است خط او بسیار زیباست و گاه همراه با تهدیب می باشد. و  
 یاد داشته‌های او با همه افسانه سازی و خوابهایش جدی تر از بسیاری از  
 نواریخ رسمی است که در بیداری نوشته اند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی